



ایمانوئل کانت، اخلاق را از احکام بدیهی عقل عملی می‌داند

یکی از ویژگی‌های اخلاق اسلامی این است که ریشه‌های احکام و قضاوت‌هایش به برهان عقلی برمی‌گردد و اگر بتوانیم آن برهان را درست تنظیم کنیم، نتیجه آن قطعی، یقینی، دائمی و ضروری خواهد بود.

یکی از ویژگی‌های اخلاق اسلامی این است که ریشه‌های احکام و قضاوت‌هایش به برهان عقلی برمی‌گردد و اگر بتوانیم آن برهان را درست تنظیم کنیم، نتیجه آن قطعی، یقینی، دائمی و ضروری خواهد بود.

خبرگزاری مهر-گروه دین و اندیشه: اخلاق اجتماعی از مهمترین موضوعاتی است که ارتباط انسان‌ها را با خود جامعه و تاریخ مطرح می‌سازد زیرا جامعه قادر است یک تمدن را بسازد نه یک فرد و اجتماع انسانی پیوسته تاریخ را ساخته و به جلو برده است. از آنجایی که در میان ادیان الهی اسلام دینی اجتماعی است و احکام فردی آن نیز آهنگ اجتماعی دارد و هدفش ساختن جامعه‌ی دین‌دار می‌باشد؛ جامعه‌ای که روابط اجتماعی آن بر اساس اهداف و احکام دین سامان گیرد، و سعادت فرد با سعادت جامعه پیوند خورده و میان مسئولیت‌های اجتماعی و ایمان اسلامی ارتباطی قوی و غیر قابل انفکاک به وجود آید، نیازمند اخلاق اجتماعی مطلوب است که در سایه سار تحقق و عمل به مجموعه‌ای از مؤلفه‌های هنجاری و ارزشی شکل می‌گیرد و روابط اجتماعی انسان‌ها را با هم‌نوایی و حاکمیت نظم همراه می‌سازد و جامعه را از سوق یافتن به سمت کری‌ها و کارکردهای سو باز می‌دارد.

همچنین عمل به مؤلفه‌های مطلوب در عرصه‌ی اخلاق اجتماعی به مثابه عاملی جهت رسیدن به سعادت و کمال واقعی برای جهانیان محسوب می‌گردد؛ زیرا در پرتو این مؤلفه‌ها، آئین درست زندگی و راه و رسم حیات سعادت‌آفرین فراروی بشریت قرار می‌گیرد و خوشبختی دائمی را برای آدمی و پاکیزگی و شایستگی حقیقی را برای کل اعضای جامعه‌ی اسلامی به ارمغان می‌آورد. آن‌چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان آیت الله مصباح یزدی در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۱، مطابق با پنجم رمضان ۱۴۴۰ ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد. واژه اخلاق کاربردهای متفاوتی دارد و تلقی و انتظار مخاطبان از آن به این بستگی دارد که در چه محیطی بوده و با چه مفاهیمی آشنا باشند. از این رو در این جلسه توضیحی درباره کاربردهای مختلف واژه اخلاق می‌دهیم و به بحث‌های گوناگونی که در این زمینه مطرح می‌شود، اشاره می‌کنیم.

در مطالب گذشته به بحث‌هایی مقدماتی درباره اخلاق اسلامی پرداختیم و به این جا رسیدیم که معروف‌ترین کاربرد واژه اخلاق، اخلاق اجتماعی است. موضوع اخلاق اجتماعی روابط انسان‌ها با یکدیگر است و در همه فرهنگ‌ها، زبان‌ها و مذاهب، واژه اخلاق و مرادفات آن در چنین موردی به کار می‌رود؛ البته در بعضی از کاربردها این واژه کاربردی وسیع‌تر از اخلاق اجتماعی دارد. در جلسه گذشته درباره جایگاه اخلاق اجتماعی در میان علوم اجتماعی و رابطه آن با نهادهای اجتماعی گفتیم: انسان برای ادامه حیات و تأمین خواسته‌ها و کمالاتش نیازمند هم‌نوع‌های خودش است و اگر با دیگران کار کند، می‌تواند خواسته‌های خودش را بهتر تأمین کند و به کمالات بیشتری برسد، اما اگر بخواهد خودش تنها با نیروی شخصی خودش به نیازهای خودش بپردازد، چندان موفقیتی نخواهد داشت و حتی حیاتش نیز به خطر می‌افتد. بنابراین انسان به زندگی اجتماعی نیاز دارد. این مطلب کاملاً واضح است و همه آن را پذیرفته‌اند؛ حتی در مباحث علمی می‌گویند: انسان مدنی بالطبع است؛ یعنی انسان طبعاً دنبال زندگی اجتماعی است.

تعادل حق و تکلیف

پس از آن که پذیرفتیم که انسان چاره‌ای جز زندگی اجتماعی ندارد، این پرسش مطرح می‌شود که چه کنیم که انسان در زندگی اجتماعی بهترین منافع را از این زندگی ببرد و نیازها و خواسته‌هایش بهتر تأمین شود و کمال و رشد بیشتری پیدا کند؛ به خصوص با توجه به این که به طور طبیعی هر انسانی ابتدا به فکر منافع خودش است و این منفعت‌طلبی افراد در عمل موجب تراحم یا منفعت دیگران می‌شود. هر کسی می‌خواهد بیشتر منافع خودش را تأمین کند و به جایی می‌رسد که مزاحم منافع دیگران می‌شود و در حقیقت به دیگران ظلم می‌شود. وقتی انسان می‌تواند از زندگی اجتماعی اش بهره‌مند شود، که عدالت بر آن جامعه حاکم باشد. اینجاست که باید مقرراتی در نظر گرفته شود تا ارتباطات افراد با یکدیگر در سایه آن مقررات تنظیم شود و هرکس بداند در مقابل کاری که در جامعه انجام می‌دهد، چه چیزی باید دریافت کند و از دیگران چه انتظاری باید داشته باشد، و نوعی تعادل بین بهره‌هایی که انسان‌ها از یکدیگر می‌برند، برقرار باشد. این مقررات اگر حاکم بود، براساس عمل به این مقررات همه منافع خودشان را می‌برند و زندگی اجتماعی زندگی مقبولی خواهد شد، اما اگر برای جامعه مقررات ثابتی نبود و هر کس هر چه زور می‌رسید، دنبال کرد، زندگی اجتماعی دوامی پیدا نمی‌کند و حتی اگر دوام نیز پیدا کند،

مقبول عقلا نیست. بر این اساس، اولین نهادی که در زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد، نهاد حقوق و مقررات اجتماعی است. این مقررات به دو بخش تحلیل می‌شود؛ یکی این که من در استفاده از دیگران چه حقوقی دارم، و دیگر این که در مقابل این حق چه تکلیفی دارم. همیشه در امور اجتماعی حق و تکلیف متضایف و متعادل اند. هنگامی من می‌توانم از دیگری نفع ببرم که حاضر باشم به او نفعی برسانم. این همان مسئله‌ای است که در محاورات علمی به آن «تعادل حق و تکلیف» گفته می‌شود.

اخلاق و سیاست؛ ضامن اجرای حقوق

فرض کنید که اجتماعی تحقق پیدا کرد، مقررات مقبول و عقل پسند هم تدوین شد و معلوم شد که هر کس باید چه کار کند؛ آیا با این‌ها زندگی انسان‌ها در اجتماع متعادل می‌شود و نفع کامل را از یک‌دیگر می‌برند؟ در عمل می‌بینیم که این‌گونه نیست. می‌بینیم که بسیاری از مردم به هم ظلم می‌کنند، حق دیگران را تضییع می‌کنند و وظیفه‌شان را درست انجام نمی‌دهند. بنابراین صرف این که قانون بگوید: باید چنین کرد، حق تو این است، تکلیف آن است، کاملاً مشکل را حل نمی‌کند. چه کنیم که مردم به این قوانین عمل کنند؟ سالم‌ترین کار این است که هر کس انگیزه‌ای درونی برای عمل به این مقررات پیدا کند، و طوری تربیت شود که خودش بخواهد حقوق دیگران را رعایت کند و عدالت برقرار باشد. این را ارزش اخلاقی می‌گویند. بنابراین دومین نهادی که در جامعه شکل می‌گیرد نهاد اخلاق است. در اسلام نیز اخلاق اجتماعی وجود دارد و به صورت‌های مختلف و با شیوه‌هایی که خاص تربیت اسلامی و تزکیه انبیا و اولیا است سعی شده است که اخلاق در جامعه اسلامی رواج پیدا کند.

ولی با این که کمابیش در هر اجتماعی تربیت‌های اخلاقی وجود دارد، باز می‌بینیم که هیچ جامعه‌ای نیست که اخلاق کاملاً بر آن حاکم باشد و هیچکس انگیزه ظلم و تجاوز به حق دیگران را نداشته باشد. از این رو نهاد سومی لازم است تا قانون را به کسانی که اخلاق برای عمل به وظایف‌شان کافی نبود، با قوه قهریه تحمیل کند. نام این نهاد مدیریت و سیاست است. بنابراین نهادهای حقوق، اخلاق و سیاست، سه نهاد مترتب به هم هستند. علوم اجتماعی همین را اقتضا می‌کند و بحث عقلانی آن بسیار ساده و روشن است.

اعتبار علوم اجتماعی

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا این مباحثی که درباره نهادهای اجتماعی مطرح کردیم، مباحثی برهانی است؟ در منطق به ما می‌آموزند که اگر می‌خواهید به چیزی با وصف کلیت و ضرورت یقین کنید، باید مبتنی بر برهان باشد؛ یعنی باید نهایت سیر مباحث به ریشه‌های بدیهی منتهی شود. آیا این که گفتیم انسان باید زندگی اجتماعی داشته باشد تا خواسته‌هایش بهتر تأمین شود، واقعاً برهانی است، یا فقط مقبولیت عمومی دارد؟ هم چنین آیا این که گفتیم برای این که این مطلوب تحقق پیدا کند، باید نظامی حقوقی وجود داشته باشد تا تکالیف و حقوق را به صورت متناسب و متضایف بیان و تثبیت کند، مطلبی برهانی است یا به اصطلاح از جدلیاتی است که مورد موافقت مردم است؟

حقیقت این است که ما به عنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی نمی‌توانیم تضمین کنیم که براساس متد یک علم اجتماعی، برای این مباحث برهانی عقلی اقامه کنیم که نتیجه اش ضروری، دائمی و کلی باشد. اصلاً علمومی که در دسترس بشر است و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود (حتی علمومی که در حوزه تدریس می‌شود)، چنان نیست که همه نتایجش یقینی باشد. شایع‌ترین علمومی که ما در حوزه‌ها داریم، فقه و اصول است، و قوام حوزه‌های علمیه ما به فقه و اصول است. اما بسیاری از بزرگان ما علم فقه را به اثبات احکام شرعی با ادله ظنیه تعریف کرده، و عنوان «ظن» را در تعریف این علم اخذ کرده‌اند! حتی کسانی که گفته‌اند در فقه احکام یقینی نیز داریم، می‌گویند: احکام یقینی بسیار کم است. اکثر نتایج مسائلی که در فقه مطرح می‌شود ظنی است، و شاهد آن نیز اختلافاتی است که بین فقها در جزئیات احکام وجود دارد.

بسیاری از علمومی که در دانشگاه‌ها مطرح می‌شود (به خصوص علوم اجتماعی) هم از همین قبیل است. هیچ کشوری را نمی‌توانید پیدا کنید که همه صاحب نظران حقوقی اش در مسائل حقوقی با هم توافق داشته باشند. حتی حقوق دانان یک کشور درباره بسیاری از مسائل با هم اختلاف دارند. مکاتب مختلف حقوقی با نظریات مختلف وجود دارد و نتیجه آن نیز ظنی است.

اعتبار اخلاق اجتماعی اسلامی

گفتیم مسائل اخلاق اجتماعی در اسلام، مشابه مسائل اخلاق اجتماعی در مکاتب دیگر است. اکنون این سوال مطرح می‌شود که آیا این سخن به این معناست که این تشابه در سیاق، متد و ارزش نتایج نیز وجود دارد، یا از اخلاق اجتماعی اسلام می‌توانیم انتظار بیشتری داشته باشیم؟ حقیقت این است که ما در علوم براساس چارچوب‌هایی که تعریف می‌کنیم غالباً به برهان یقینی ثابت ضروری دائمی نمی‌رسیم و بیشتر استدلال‌های ما مبتنی بر اصول موضوعه است. به عبارت دیگر اصلی را پذیرفته ایم و می‌گوئیم براساس این اصل این نتیجه گرفته می‌شود. برای مثال، در علم اصول اثبات می‌کنیم که خبر واحدی که راویانش

چنین ویژگی‌هایی داشته باشند، معتبر است. سپس طبق خبر واحدی که این شرایط را داشته باشد، فتوا می‌دهیم. اگرچه فتوایی که با این شرایط داده شده، فتوای درستی است، اما این گونه نیست که خبر واحد حتماً علم یقینی ثابت ضروری ایجاد کند. نتیجه خبر واحد غالباً ظن است، و گاهی ممکن است از آن ظن اطمینان هم پیدا شود.

علوم اجتماعی امروز نیز همین گونه است. مسائل روان‌شناسی که در پیشرفته‌ترین دانشگاه‌های دنیا مطرح می‌شود را بررسی کنید! امروز یک نظریه ثابت می‌شود و بیست یا سی سال رواج دارد، ولی یک باره پروفیسور یا استاد برجسته‌ای می‌آید و در آن خدشه می‌کند و نظریه عوض می‌شود. ده بیست سال بعد باز نظریه دیگری مطرح می‌شود و در دنیا رواج پیدا می‌کند، اما بعد از چندی دانشمند دیگری می‌آید و نظریه دیگری را اثبات می‌کند. از این مسائل فراوان پیش می‌آید و همه با آن آشنا هستند.

آیا اخلاق اجتماعی اسلام نیز از همین قبیل است که در آن به ظنیاتی اکتفا شود و احتمال آن برود که در آینده طبق نظر مجتهد یا دانشمند اخلاقی دیگری تغییر کند، یا اخلاق اجتماعی اسلام از این جهت امتیاز دیگری نیز دارد؟ پاسخ این است که اگر ما این مسائل را در همین چارچوبی مطرح کنیم که در علوم دیگر مثل فقه و نظایر آن مطرح می‌سازیم، علمی است در کنار علم‌های دیگر؛ البته از علم‌های دیگر چیزی کم ندارد و ممکن است در برخی از مسائل ارزش‌هایش از برخی از علوم دیگر هم بیشتر باشد، اما از لحاظ کاشفیت از واقع، یقینی بودن نتیجه، و ضروری و دائمی بودن آن، همانند سایر علوم است که با این مندها تحقیق می‌شود. این در صورتی است که بخواهیم علوم اسلامی را در همان چارچوب علوم دیگر مطرح کنیم، اما بسیاری از مسائل علوم اسلامی (عقاید در درجه اول و اخلاق و بسیاری از مباحث فقهی در درجه دوم) را می‌توانیم به برهان پیوند داده و بگوییم ریشه‌های برهانی دارند.

تشکیک در واضح‌ترین مسائل علوم اجتماعی!

گفتیم که اخلاق اجتماعی متفرع بر حقوق اجتماعی است؛ پس ابتدا باید حقوقی باشد و بگوید هر کسی چه اندازه حق دارد از دیگران استفاده کند و در مقابل آنچه تکالیفی باید انجام بدهد. اخلاق ضامن این است که این حقوق را رعایت شود. این حقوق را چه کسی تعیین می‌کند؟ روشن است که این حقوق توسط متخصصان و حقوق‌دانان عالم تعیین می‌گردد. آیا شما هیچ مسئله حقوقی را سراغ دارید که در طول تاریخ یکسان مانده باشد و تغییر نظری در آن داده نشده باشد؟ چنین چیزی وجود ندارد. حتی در اصل این که ما می‌توانیم حقوقی را اثبات کنیم که نتیجه یقینی ثابتی داشته باشد، تشکیک شده است. براساس تحلیل کوتاه و مختصری که درباره اساس روابط اجتماعی داشتیم، گفتیم اصل حقوق به لزوم رعایت عدالت برمی‌گردد، اما از قدیم‌الایام در این مسئله نیز تشکیک شده است. واضح‌ترین مسئله‌ای که همه عقلا عالم آن را قبول دارند این است که عدالت امر خوبی است. هیچکس در حسن عدالت شک ندارد. از قدیم‌الایام کسانی که درباره اخلاق به عنوان بحث عقلی انسانی بحث کرده‌اند این مسئله را مفروغ‌عنه و همانند بدیهی دانسته‌اند. صاحب‌نظرانی مثل کانت می‌گویند: این‌ها از احکام بدیهی عقل عملی است.

اما از همان قدیم در یونان کسانی پیدا شدند که می‌گفتند: این مسئله برهانی ندارد. حتی برای این اختلاف داستانی نیز نقل شده است. در آن زمان کشور ایران و یونان دو کشور برجسته بودند که با هم درگیری‌های بسیاری داشتند. در یکی از این جنگ‌ها یکی از سلاطین ایران به نام خشایارشا به یونان حمله کرد و برخی از شهرهای یونان را تصرف کرد. پس از پیروزی خشایارشا، فیلسوفان اخلاق شروع به مذمت کردند و گفتند: شما با ظلم اموال و زمین‌های ما را تصرف کردید و حق نداشتید چنین کاری بکنید. ولی صاحب‌نظرانی (سوفسطائیان) خطاب به آن‌ها گفتند: شما بی‌خود خشایارشا را ملامت می‌کنید. او حق داشت این کار را بکند؛ زیرا قدرت داشت و هر کسی قدرتی داشته باشد می‌تواند قدرتش را اعمال کند و ثمرش را بگیرد. ما هم اگر قدرت داشتیم، همین کار را می‌کردیم. اصل ارزش‌ها قدرت است!

یک نمونه نیز از عصر جدید (بعد از رنسانس) بگوییم. نیچه یکی از فیلسوفان معروف اخلاقی می‌گوید: این که می‌گویند اخلاق اقتضا می‌کند که انسان مهربان باشد، نسبت به دیگران تواضع داشته باشد … هیچ دلیلی ندارد. این‌ها سوژه‌هایی است که ستمکاران و زورمندان رواج داده‌اند تا خودشان از دیگران استفاده کنند. هیچ دلیلی بر لزوم مهربانی و تواضع انسان نداریم. اصل قدرت است. باید هر کسی سعی کند قدرت را به دست بگیرد. ضعیفان تقصیر خودشان است، تنبلی کرده‌اند و دیگران قدرت پیدا کرده‌اند. نیچه، فیلسوف معروف آلمانی که تحولی در افکار فلسفی و اخلاقی مغرب زمین به وجود آورد، صاف و صریح می‌گوید: این‌هایی که ترویج می‌کنید، اخلاق ضعف است. این‌ها ابزار قدرتمندان برای سوءاستفاده از مردم است. به مردم بگویید: بروید قدرت پیدا کنید! در سایه قدرت همه خوبی‌ها پیدا می‌شود!

اخلاق اجتماعی اسلام؛ نظریه‌ای برهانی

همان گونه که ملاحظه می کنید هم در گذشته و هم در دوران جدید درباره اصلی که مورد پذیرش همه ماست و چه بسا خیال می کنیم که از بدیهی ترین مطالب عقلانی است تشکیک شده است. پرسش کلیدی در این جا این است که آیا نظریه اخلاقی اجتماعی اسلام نیز بحثی جدلی است یا برهانی است؟ یکی از بزرگ ترین امتیازات ارزش های اسلامی و اخلاق اسلامی این است که این مکتب برای این مسائل برهان دارد. این مکتب می تواند اثبات کند که حقی برای کسی ثابت است و اگر غیر از این باشد غلط است. سپس براساس آن شاخه های دیگر پدید می آید و نتایجی از آن گرفته می شود.

رابطه حق و مالکیت

بحث را از معنای حق شروع می کنیم. دیدن و نفس کشیدن از ساده ترین چیزهایی است که ما درباره آن ها می توانیم بگویم حق داریم. هیچ عاقلی نمی تواند این حق را نفی کند، اما این حق از کجا آمده است؟ روشن است که این حق به خاطر این است که هر کس مالک کار و قدرت خودش است. چشم خودم است، توان، قدرت و انرژی خودم را به کار می برم؛ بنابراین حق دارم از آن استفاده کنم. اصلاً حق به معنای مالکیت در تصرف است. اگر من مالک هستی چیزی بودم، به طریق اولی مالک تصرف در آن نیز هستم. بنابراین ریشه حق از مالکیت حقیقی پیدا می شود. در مالکیت اعتباری نیز وقتی من چیزی را خریده ام، مالک آن می شوم و حق دارم در آن تصرف کنم. هم چنین اگر چیزی ارث پدرم بوده و از پدرم به من رسیده است، اکنون مالکش شده ام و حق دارم در آن تصرف کنم. ریشه همه این ها این است که من مالکیت آن را دارم. بنابراین اصل حق از مالکیت سرچشمه می گیرد.

حق خدا؛ سرچشمه همه حقوق

ما معتقدیم که همه هستی یک مالک دارد و اگر مالک های دیگری هم وجود دارند، مالک های طولی و درجه دوم و سوم و یا اعتباری است. مالک حقیقی کل هستی کسی است که اختیار هستی در دست اوست. اوست که عالم را آفریده است و با اراده اوست که این عالم موجود است. در این جا ما هیچ استدلالی نکردیم. فقط مفهوم حق را تحلیل کردیم. تحلیل مفهومی حق به این می رسد که ما دو وجود را در نظر بگیریم که وجود یکی در اختیار وجود دیگری است. او مالک این است و هر گونه که می خواهد می تواند در او اثر کند؛ حتی می تواند او را به وجود بیاورد، همان گونه که می تواند او معدوم کند. اگر این گونه شد، اولین حق و اصیل ترین حق نسبت به همه چیز، برای خداست؛ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ؛ [۱] وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ. [۲] حق اصلی یک چیز است و آن هم برای خداست؛ همان گونه که وجود اصلی برای خداست و سپس وجودهای دیگر در شعاع وجود او تحقق پیدا می کنند. حق اصلی این است. هر چه از این جا تنزل پیدا کند، طبق اراده او حقی بر مملوک خودش پیدا می کند. اوست که می گوید تو مالک خانه ای هستی که خریده ای! اوست که می گوید تو مالک خانه ای هستی که از پدر به تو به ارث رسیده است. او حق دارد این اعتبار را بکند. وقتی او اعتبار کرد من مالک خانه می شوم و حق دارم در خانه ام بنشینم. همه این حقوق از آنجا سرچشمه می گیرد.

ریشه همه حقوق، حق الله است. این مطلبی است در نهج البلاغه و رساله حقوق امام سجاد صلوات الله علیه به آن تصریح شده است. اگر این طور شد ما می توانیم ریشه همه دستورات الهی را به برهان برگردانیم. اراده اوست و اراده او به هر کاری تعلق گرفت، حق دارد آن کار را انجام بدهد. وقتی آن کار را انجام داد، مملوک او می شود و می تواند هر گونه تصرفی در آن بکند. هیچکس نیز نمی تواند به خدا بگوید: چرا این کار را کردی و چرا آن کار را نکردی.

در این جا این پرسش مطرح می شود که آیا خدا حق دارد پیغمبر را به جهنم یا شمر را به بهشت ببرد؟ علت طرح این پرسش عدم شناخت خداست. خداوند موجودی است که کاری بر خلاف حکمت نمی کند، زیرا انجام کار بر خلاف حکمت، ناشی از ضعف، عجز و قصور است. خدایی که کمال محض است، کاری بر خلاف حکمت نمی کند. از آن جا که این کار با حکیم بودن خدا سازگار نیست، خداوند این کار را نمی کند، وگرنه قدرتش را دارد و اگر می کرد هیچکس حق نداشت به او اعتراض کند. من چه کسی هستم که در مقابل خدا اعتراض کنم؟! منیت من همان است که او به من داده است، من با چه چیزی در مقابل او بایستم و با او مبارزه کنم؟ هیچ کس تکویناً حق ندارد که به خدا اعتراض کند؛ البته بعد از آن که شناختیم که خدا موجودی است که کاری برخلاف حکمت از او سر نمی زند، می گوئیم بر او لازم است که به مطیع امرش پاداش خیر بدهد یا مثلاً شمر را مجازات کند.

به هر حال ما می توانیم ادعا کنیم که یکی از ویژگی های اخلاق اسلامی این است که ریشه های احکام و قضاوت هایش به برهان عقلی برمی گردد و اگر بتوانیم آن برهان را درست تنظیم کنیم، نتیجه آن قطعی، یقینی، دائمی و ضروری خواهد بود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[۲]. بقرة، ۲۵۲.